

دیوانمی توان بدون اینکه شناخت تقسیم‌یاد

مقاله‌ی زیر بخش پایانی دیباچه‌ی برنامه‌ی سوسیالیستهای فرانسوی برای دهه‌ی ۱۹۸۰ - ۱۹۹۰ است که قبل از موفقیت‌های اخیر آنها تدوین گردیده است. بعد از آن، به سه سرفصل اساسی برنامه می‌رسیم، تحت عناوین " فهمیدن"، "خواستن" و "عمل کردن". متن توسط آقای دکتر مهدی پرهام بطور آزاد از فرانسه برگردانده شده است و امیدواریم فصول مذکور را نیز تدریجاً به نظر خوانندگان برسانیم.

بحران عظیمی اکنون جامعه فرانسه را دربر گرفته در حالی که حکومت‌کنندگان بر این جامعه بکلی فاقد تدبیر و چاره‌اندیشی هستند. جهتی که کارهای عمومی در آن هدایت می‌شود در کمال وقاحت منتهی به سود و قدرت‌مداری می‌گردد. در چنین موقعیت و خیمی، حزب سوسیالیست فرانسه خود را موظف می‌بیند به فرانسویان بگوید:

هموطنان، شما در مقابل این بحران، که خودتان میدانید اتفاقی پدید نیامده، کاملاً خلع سلاح نشده‌اید. این صاحب‌امتیازان و متنعمان جامعه ما هستند که فکر اتفاقی بودن بحران را اشاعه می‌دهند، چون اینها نمی‌خواهند که امتیازات خود و استراتژی قدرت‌طلبی خویش را علت‌العلل آن

قلمداد کنند و آن را به بحث گذارند، زیرا این امتیازات و استراتژی قدرت است که منافع طبقاتی آنها را تضمین می‌نماید. بحران در واقع خود اینها هستند، عادات سخیف آنها، افکار منحط آنها، خودخواهی آنها و بالاخره بی وجدانی آنها است که لهیب این بحران را دامن میزند.

این خلاف حقیقت است که کارگران محکوم به ناامنی و بی عدالتی هستند و شهروندان نمی‌شود همگی از آزادی کامل برخوردار باشند. فرانسه نمیتواند به دنیای فردا پشت کند! این سرزمین برگهای برنده بسیار دارد. در وهله اول، از یک ظرفیت انسانی و سیاسی و فنی قابل ملاحظه‌ئی برخوردار است. با این ظرفیت جالب است که برای نیل به هدفهای مختلف می‌تواند خود را مجهز کند. نباید به صدای شوم دعوت‌کنندگان به انقیاد و اطاعت گوش فراداد، این ناکسان مرگ اجباری و نابهنگام فرانسه را بریخترافتادن امتیازاتشان ترجیح میدهند. باید دانست که حکومت مردم بمردم توسط مردم (دموکراسی) همیشه اندیشه‌ئی نو است. برای مملکتی چون مملکت ما امکانات بسیار گسترده‌ای وجود دارد که بتواند ساختارهای خود را تغییر دهد و به اروپا و دورترین نقاط دنیا پیام جهانی سوسیالیسم را برساند.

یک جامعه بحران زده

— بیش از نیم قرن است که جامعه فرانسه نظیر چنین بحرانی بخود ندیده است. گسترش روزافزون بیسکاری، کاهش هولناک قدرت خرید، پرش سریع قیمتها، ازهم گسستگی منافع پایه، عدم تامین اجتماعی، بحران خدمات عمومی، دستبرد بیایی به حریم آزادیها، نابسا مانیهای عمومی همه با رفاه و بیفماگری بی شرمانه صاحب امتیازان در تناقض است. پس از انتخاب ژنیسکار دستن، آینده ی کلی متوقف شده است. تولید، سرمایه‌گذاری، پژوهش، توالد و تناسل، همه بحالت رکود یا برگشت به عقب است. کشتار اقتصاد فرانسه در قتلگاه سرمایه‌داری شرکتهای چند ملیتی، مزورانه یک سرنوشت محتوم و مشنوم جلوه داده میشود، که نتیجه تقسیم کار بین المللی

است و از آن گزیری نمیباشد. کارگاههای کوچک و متوسط همه در شرف تعطیل یا ورشکستند، و کارگاههای بزرگ همه در حال صدور سرمایه به ممالک در حال رشد میباشند و در واقع مملکتی دوم برای خود انتخاب کردهاند. صنعت نساجی نمونه بارز آنست و فروش ارزان و تسویه کارگاههای زغال سنگ نمونه دیگر. انفجار عدم رضایت کشاورزان در سال ۱۹۷۶ علامتی است که معلوم میدارد اولیاء امور مشکلات دنیای کشاورزی را که بر اثر سیاست غلط سودبخشی اجباری و مداوم از نیروی حیاتی خالی شده، بکلی بحساب نمیآورند و از آن غافلند. کشاورزی که در حقیقت "نفت" فرانسه است، قدرت مادراتی خود را چند سالی است که از دست داده است. در بخشهای دیگر نیز وضع به همین منوال است. سیاست قدرت و گزینشهای ناشی از آن در گزینشهای بسیار سختی بوجود آورده که حاصل آن تمرکز مودیان و امتناع از منطفه‌ای کردن سیاست کشاورزی و تغییر در ساختارهای آموزشی آنست. آیا جامعه فرانسه یک "جامعه مسدود" شده است؟ نه، واقعیت این نیست. حقیقت اینست که جامعه فرانسه تابع اقداماتی شده که با جهشهای اجباری و تحمیلی بستگی دارد. برای آنها که امروز مصدر کارند این مطلب مورد نظر نیست که جامعه فرانسه راطوری بسازند تا با بحران مقابله کند. آنچه مطمح نظر آنهاست اینست که اقدامی بعمل آورند تا جامعه خود را با بحران منطبق و هماهنگ سازد. در جامعه ایگده، نیمی از مزدبگیران کمتر از ۳۰۰۰ فرانک در ماه میگیرند، معلوم است که نابرابری غلبه دارد و متأسفانه سیستم آموزشی دبیرستانی و دانشگاهی هم بر آن صحنه میگذارد. تغییرات اساسی در قوانین "تامین اجتماعی" و لاینقطع در آن تجدید نظر کردن به عذر اینست که مشکلات آنرا حل کنیم، گسترش بیکاری زنان، توسعه کارهای روزمزدی، درحاشیه نگهداشتن یک قسمت عمده از جوانان از بازار کار، شرایط کار و زندگی را بر کارگران مهاجر سخت و مشکل کردن و از کارگران فرانسوی متمایز نمودن، اینها همه علائمی است مافوق ضعف و غفلت و بیشتر به این میماند که با اراده صورت میگیرد.

برنامه ریزی خیلی زود فراموش شد و سپس یکسره متروک گردید و کارهای هشتمین پلان از قوه به فعل نیامد و

تا تصویب کارفرمایان، که هنوز انجام نشده^۴ ارزشی پیسدا نکرده است. خدمات عمومی تابع قانون عرضه و تقاضا شده و ما موریت اساسی خود را از یاد برده‌اند. همچنین پژوهشهای علمی قربانی منافع آنی شده و فقط در کوتاه مدت به عمل می‌آیند. در مدارس و دانشگاه‌ها هم با وجود فشار آموزگاران و استادان برای گسترش و درازمدت کردن پژوهشها، توفیقی حاصل نشده است.

سالهای اول ریاست جمهوری ژیسکار دستن صرف مبارزه با مشکلات نظم و نسق شهری و زندگی در آن گردید. اما متعاقب این نظم و نسقی که از رشد غیرانسانی دنیای سرمایه‌داری ناشی میشد، نظم و نسقی ضرورت یافت که با کمیابی و بحران بتواند مقابله کند و متاسفانه تحقق نیافت. احتیاج گسترده به مسکن و تجهیزات جمعی مربوط به رفاه عمومی همچنان اقناع نشده بجای ماند - فی المثل در اوقات فراغت مردمی که برای گذراندن تعطیلات می‌بایست از وسایل ارزان سفر بهره‌مند گردند، در انتظار ماندند و برعهده آنها که سابقا به سفر میرفتند چیزی افزوده نشد و سایر وسایل تفریح چون سینما و تئاتر تازه‌ای عرضه نداشتند. فرهنگ چیزی جز بازتاب این واقعیتها نیست. بحران آفرینشهای هنری در سینما و تلویزیون و بطور کلی در تولیدات هنری نظیر اولیسا^۵ امور را بخود مشغول نداشته و اوقات آنها تنها صرف ساختمان و تعمیر چند موزه و بناهای تاریخی گردیده است. بیسکاری روزافزون در همه تولیدات بخصوص تولیدات هنری اثری زیان بخش ببار آورده بطوریکه هر سال بیش از صد میلیارد فرانک بابت عدم تولیدات هنری و عدم برگشت مالیات موسساتی که این تولیدات را باید بمصرف رسانند بخزانة دولت فرور میرسد.

در مقابل این رکود تولیدات، مقاومت کارگران، چون نقطه اتکاء مطمئن سیاسی ندارند، بجای منتهی نمیشود و در نتیجه یک بی تفاوتی و عدم فعالیت محسوس بنچشم میخورد. در وجدان این قشرهای اجتماعی، آینده امیدآفرین و قابل ادراکی وجود ندارد و قطع امید قسمت اعظم طبقه جوان و روشنفکران حرکت عمومی جامعه مایه اضطراب و موجب خطرات بزرگ است.

اما باید دانست که سطح قدرت رزمنده‌گی و مقاومت کارگران اگر چه گاهی فروکش می‌نماید ولی بهیچ وجه بر اثر بحران یابی‌کاری یا تفرقه از هم نمی‌پاشد و هنوز قدرت خود را تأیید و مسئولیتی افزایش داده را قبول می‌نماید. در هیچ زمان چون امروز حرکت جمعی اینقدر زنده نبوده و اراده کارگران در استانها و بخشها، در مقابل فشارها و در قید قیمومت نهادن آنها از سوی کارفرمایان تا این حد پایداری نکرده است. زنان بخصوص در مقابل بهره‌کشی طاقت فرسای کارفرمایان و محروم شدن از حقوق حقه، اجتماعی خود هرگز تا این درجه افشاگر و مقاوم نبوده‌اند. رویهمرفته هیچوقت تضاد بین منافع عمومی و منافع صاحب امتیازان، در تمام شئون، اینقدر قوی و بالانگیز نبوده است.

جنبش گسترده گروه‌های چپ که همه بزرگ نظر و هدف یعنی بریدن از سرمایه‌داری متفق القولند و در آستانه پیروزی قرار گرفته‌اند، هرگز تا این حد وجدان عمومی را بخود جلب نکرده است. مبارزات پی‌گیر کارگران و تلاش تمام قشرها از کوشش مداوم، داشتن نیروی ابتکار، مقاومت سرسختانه، اراده و تصمیم به زندگی شرافتمندانه داشتن، برای مملکت بجان کوشیدن، و سر نوشت خویش حاکم بودن، حکایت می‌نماید. اینها همه بیانگر آنست که هیچ قدرت تبلیغی و تداومی قادر نیست آنها را از دو هدف اصلی در آغاز دهه ۸۰ روی گردان نماید: ۱ - سوسیالیسم، ۲ - خودمدیری (اتوژستسیون). این دو خواست در حقیقت خواست کارگران، کشاورزان، آه‌وزندگان، جوانان و تمام قشرهای آگاه مردم است که ما باید مسئولیت برآوردن آنها برعهده بگیریم.

بازسازی اتحاد چپ روی نظریه‌های مشخص

- خط اصلی سوسیالیستها -

گردهمآیی گسترده نیروهای خلقی، اتحاد

نظر ما یک واقعیت سیاسی ضروری است. و حزب سوسیالیست خواهان این اتحاد است. برای زنان و مردانی که با هم کار می‌کنند تا یک جامعه سوسیالیستی برپا نمایند، حزب سوسیالیست

درگردهمایی شهر اپینه "Epinay" ، یک استراتژی مبتنی بر جنبش کارگری انتخاب نمود و به آنها عرضه داشت .

از زمان انفجار حرکت دانشجویی و کارگری ماه مه سال ۱۹۶۸ چنین اتحادی را ما ضروری دانستیم . در دورنمای سیاسی فرانسه از این زمان کار تازه‌ئی به شکل جالب نقش می‌گرفت . این نوآوری بنیادی و اساسی ، دوباره ساختن حزب بزرگ سوسیالیست فرانسه بر اساس گستن کامل از کاپیتالیسم بود که در ربع آخر قرن بیستم صورت می‌گرفت و تا آن زمان به واقع نگراشیده بود . این گسستگی از سرمایه‌داری "خط اصلی" سوسیالیست‌ها را تشکیل می‌دهد . البته برای آنها که به تضاد درونی حزب کمونیست واقف بودند از آن موقع که آن حزب ما را تأیید نمود که برای رسیدن به سوسیالیسم راه دموکراسی را بخواهد گزید ، واضح بود که بدون انصراف از سلسله مراتب حزبی و نقش ضد دموکراتیک رهبران آن ، پیمودن راه دموکراسی بسی دشوار است و بالاخره هم جدائی بین ما پیش آمد . سرانجام در آستانه سال ۱۹۸۰ ، به ابتکار فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست ، تفسیر مجدد پروژه "حزب برای دهه" ۱۹۸۰ ضروری احساس شد . او این پروژه را برای پاسخ به این سؤال فرانسویان و بطور کلی سؤال تمام مردم جهان ، که آیا برای رهائی از این بحران راهی هست ؟ تدوین نموده و به سؤال آنها پاسخ گفتنی است . به این لحاظ حزب سوسیالیست برای یک جنبش رهائی بخش باید فقط روی خود حساب کند . در سال ۱۹۶۸ ، یک جنبش انبوه خلقی با آگاهی سیاسی از بیست سال رشد سریع صنعتی توسط نسلی که از جنگ جهانی دوم چیزی نمی‌دانست برپا گردید . این آگاهی سیاسی منتهی به تدوین پروگرام مشترک چپ گردید که در سال ۱۹۷۲ به امضاء رسید و در واقع ترجمان کلی خواسته‌های مختلف و در عین حال متضاد بود . در برابر این اتحاد چپ ، راست‌گرایان هم به جنب و جوش افتادند که البته حرکت آنها با ارزشهای مولد ملی هم‌آهنگی نداشت از قبیل تشکیلاتی که شبان دلماس نخست‌وزیر اسبق ژرژ پمپیدو و سروان شریبیر مدیر مجله "اکسپرس" و ژیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه که آنوقت وزیر دارائی بود ، دادند و همه مدافع بورژوازی و در پی دموکراسی و مدینه "فاضله‌ئی در عالم پندار بودند . در میان

این جنگ آرا و عقاید حزب سوسیالیست می‌بایست پیروز گردد و بهمین مناسبت اتحاد چپ‌گرایان در آینده بوجود آید.

این حزب جدید باید به انتظارات افراد آن که عبارت بود از تحقیق عمیقانه اوضاع و در معرض دید و قضاوت قرار دادن آن جواب گوید تا بتواند به مسئولیت تاریخی خود عمل نماید. این بررسی عمیق امروز است که شرایط پیروزی فردا را فراهم خواهد نمود.

باید دانست افکاری هست که به آنها نام "نو" می‌دهند ولی در واقع بیشتر حرف و پند دارند، معیذاً میتوانند مورد استفاده حزب سوسیالیست که ساختارهای جامعه را تغییر میدهد قرار گیرند. این افکار بیشتر از سوی راست‌گرایان عرضه میشود که هم می‌خواهند به اصلاح سیستم سرمایه‌داری دست زنند ولی در عین حال امتیازات و استقلال خود را هم در مقابل طبقه کارگر و اکثریت خلق محروم حفظ نمایند. باید دانست که مبارزات طبقاتی از سال ۱۹۶۸ شروع نشده و در سال ۱۹۷۸ هم تمام نمیشود. دنیا را نمیتوان بدون اینکه شناخت تغییر داد. برای سوسیالیستها هیچ چیز پراهمیت تر از داشتن افکار مشخص و روشن نیست و در نتیجه به ضرورت به معرض دید گذاشتن پروژه‌ای که تمام فصول آن بیکدیگر مرتبط باشد حتمی است.

عدم تعادل در تمام شئون و محرومیت اکثریت مردم از حقوق حقه، خویش که مولود رشد و توسعه سرمایه‌داری است موجب نوعی بیداری و آگاهی تازه در وجدانها شده و مبارزه پیگیر و بی سابقه‌ئی را برانگیخته است. فی‌المثل جانب‌داری از حقوق زنان و مبارزه بخاطر آن که بعد اساسی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد. زیرا سوسیالیسم ارتباط بین منطق استثمارگری و دست‌نشانده‌گی زنان در هر سطح و مرتبه اجتماعی را بوضوح ارزیابی میکند و این سنگری را محکوم مینماید. همچنین دفاع از محیط زیست و مبارزه با پلشتی و آلودگی، همدردی و تعاون بین کارگران استثمار شده معالک جهان سوم و دنیای صنعتی که هر دو قربانی یک سیستم هستند، مقاومت سرسختانه در مقابل دیوانسالاری (بوروکراسی)، همبستگی شدید به سرزمین اجدادی وقتی که تجدیدنظر در ساختارهای یک مملکت موجب ریشه‌کنی

اقوام گردد، تمایل به عدم تمرکز دموکراتیک، بی طرف بودن "علوم" را مطرح نمودن و امتناع از یک سره فنی شدن، تفکسر درباره نقش مدارس که دیروز برای آزادسازی تاسیس می‌شدند و امروز ماشین مولد نابرابری و ناقل ایدئولوژی های مسلط میباشند.

تحقق این خواستها که برای دست یابی به آنها مبارزه آغاز شده است، مطمح نظر ماست و آنها را در مبارزه خود تکامل خواهیم بخشید. اینها تنها خواستها نیست که راست گرایان پذیرای آنها نخواهند شد، چون درست بنیاد وجودی آنها را ویران خواهد ساخت.

این موج پوینده افکار در موقعیت کلیساها اثر محسوس خواهد گذاشت، چون اینها مدتهاست که با دفاع از نظام موجود دخالت در امور نمیکنند. اما تحولی اخیر در یک قسمت از دنیای مسیحیت بوجود آمده و بخلاف قشرون که از تجمع استشاره شدگان و احقاق حق آنان جلوگیری بعمل میاورند، مسیحیان روشن ضمیر مدافع آنها بوده و در طریق سوسیالیستها گام برمیدارند. حزب سوسیالیست همیشه از اجتماع کارگران، صرف نظر از نژاد و ملیت و مذهب، که برای نیل به سوسیالیسم همگام شده اند، دفاع نموده است. بسیارند از مسیحیان که نه فقط به حزب مایوسه‌اند، بلکه در بحث های ایدئولوژیک شرکت میکنند بدون اینکه از اعتقادات خود دست بشویند. چون تشریح و سازندگی جامعه یک چیز است و سرنوشت غائی انسان در آخرت یک چیز دیگر و هیچیک دیگری را نفی نمیکند. کار اصلی حزب ما مقابله با تعرض ایدئولوژیک راست گرایان است. روزی این افکار زیر ماسک مصلحت اندیشی بیان میگردید ولی امروز خوشبختانه بحران این ماسک را از هم دریده است. بعد از جنگ جهانی دوم افکار راست گرایان روی هم رفته ترکیبی بود از رفاه و فراوانی که در آن ایده آل های دموکراسی تحقق می یافت. امروز هم از آنها دم میزنند ولی بیشتر سخن آنها امروز، گاه صریح و گاه مزورانه، بی قدر و اعتبار نشان دادن مفاهیم ارزشهای سوسیالیسم و دموکراسی است. به همین لحاظ کار اصلی ما، بیان و تشریح نظرات خود به منظور مقابله با این افکار سخیف است.

راست‌گرایان مدعی‌اند که چپ‌ها تحمیل ایدئولوژی می‌کنند و حال آنکه خود فضای مناسبات تولیدی جامعه را با افکار انحرافی خویش آلوده می‌نمایند. با این تاکتیک می‌خواهند چپ‌ها را خلسع سلاح نمایند و از صحنه کارزار بیرون رانند و خود بلامنازع حکومت نمایند. استادگی در مقابل این اختناق اولین وظیفه ماست. اینست که ما باید فرم جدید استثمارگری و از خود بیگانگی را بشناسیم؛ اگر بخواهیم در خط اول جبهه مبارزه کنیم و گرنه بازی را باختیم.

یک نوع انقلاب فرهنگی در سالهای ۶۹ - ۱۹۶۰ در کالیفرنیا پدید آمد که انقلاب سال ۱۹۶۸ دانشجویی - کارگری فرانسه از آن مایه گرفت. این حرکت انقلابی در فرانسه بقول ادگار مورن به "انتقاد چپ‌گرایان از ترقی" تعبیر گردید، در حالیکه باید انتقاد از سیستم سرمایه‌داری تلقی شود. کافی نیست که انسان خود را چپ‌گرا، یا نوآر و یا مترقی بداند ولی عملی انجام ندهد. آیا بجای انتقاد از "ترقی" بهتر نبود از رشد بی‌روبه دنیای سرمایه‌داری و ارتباطهای بین‌المللی امپریالیستی، و بطور کلی به منطق سود و زور که جوهر ایستن سیستم است، حمله بشود؟ اما این انقلاب فرهنگی که از کالیفرنیا، قلب دنیای سرمایه‌داری، برمیخاست به این خاطر نبود که به سیستم موجود و حاکم حمله‌ئی برد، چون نه قصد چنین حمله‌ئی را داشت و نه میتواند اصولاً شکل انقلابی داشته باشد و در نتیجه نهادهائی را دگرگون کند، بلکه یک مانور مزورانه کاپیتالیستی بود که میخواست درد دنیا اضطراب و وحشت از مرگ برانگیزد. برگشت ممالک متحده، آمریکا پس از چند سال از این حادثه، به منطق زور و بهره‌کشی، دلیل واضحی بر ساختگی انقلاب فرهنگی بود و مثل اینکه این انقلاب در میان حوادثی چون واترگیت و پایان گرفتن جنگ ویتنام وسیله‌ئی بود تا آمریکا جهشی سریعتر بسوی سلطه داخلی و خارجی بنماید.

برای دنیای سرمایه‌داری در قرن ۲۱ این زنبهار
"مرگ در افق نمودار شده است" سرنوشتی رمزگشوده است. اما
نباید تصور کرد که پایان یک سیستم پایان دنیا است. با در نظر
گرفتن این معنی، ما سوسیالیستها انتقاد به سیستم سرمایه-

داری را حاشین انتقاد به "ترقی" نخواهیم کرد، این نوع انتقاد اغواگرانه رابه فتودالهای سوسیالیست نما که کارل مارکس درمانیفست آنها را ابداع مسخره میگیرد، وامیگذاریم.

همانطور که در برنامه، قلی خود در سال ۱۹۷۲ اشاره کردیم، چنانچه "ترقی" بخدمت انسان درنیاید و برضد او بپا خیزد، بصورت بنیاد و ساختارهای اقتصادی و روابط تولیدی میشود که ابرقدرت‌های استثمارگر برای بهره‌کشی هم‌اکنون در اختیار دارند. اقدام اصلی ما باید مستنی برعدم تمرکز— کیفیت رشد و توسعه، و احاطه برمسائل زندگی روزمره باشد. ما نباید فقط به دست‌کاری و اصلاح سیستم سرمایه‌داری دست زنیم بلکه باید سیستم دیگری را حاشین آن نمائیم. این را باید دانست که به مالکیت اجتماعی درآوردن وسائل بزرگ تولید شرط کافی برای رسیدن به سوسیالیسم نیست. هدف اصلی حزب سوسیالیست در واقع تغییر ساختارهای جامعه درضمن فعالیت پی گیر برای بدست گرفتن قدرت سیاسی است تا زنان و مردان را از اسارت کاپیتالیسم رها سازد. برای تحقق بخشیدن به این هدف اصلی نباید به آنها که، ژرار ماندل، "استادان دیوانه" می‌نامد گوش فرادهیم. این استادان برآوردن ناگهانی و وحشی تمام آرزوها را موعظه می‌نمایند "همه چیز، فوری، همه وقت، و هر جا — یک افسون زدگی و اضطراب عمومی و مداوم...". هم چنین نباید به نظرات آنها که تغییرات جامعه را به سختی می‌پذیرند و در بهتر انجام دادن آنها وسواس دارند اهمیت داد. حزب ما در حالی که سوسیالیست‌های استثمار شده روی می‌آورد و به آنها در انجام کارهای جامعه تقدم میدهد، بس— احساسات پرشور و نیرومند آنها را که برضد استثمار بی‌پا خاسته— اند و در جهت شرافت و همبستگی انسانها کام بر میدارند اعم از زن و مرد، از یوغ استثمار صدساله و فراهم نمودن وسائل آزادی آنها می‌کوشند ارج می‌نهد و آنها را بسوی خود میخواند. برای تفوق و پیروزی در جنگ ابدی ما باید گشاده بود و هم در عین حال سختگیر، اینست که حزب سوسیالیست طرح خود را زیر نظام این سه کلمه تحریر می‌نماید :

۱ - فهمیدن - انسان نمیتواند تغییر دهد مگر بر

این تغییر آگاهی داشته باشد.

۲ - خواستن - در میان انبوه شک و تردیدها باید
انسان ارزشهای رانائید و قبول کند، چون بدون این ارزشها
هیچ پروژه‌ای نمیتواند انجام پذیرد.

۳ - عمل کردن - و بالاخره باید اولویت‌ها را
تشخیص داد، راههایی که باید رفت کشف نمود، و نیروی خود را
برای استکارات و نوآوریها مجهز کرد. و با پاسخ دادن به این
نقطه نظرهاست که پروژه حزب سوسیالیست خواهدتوانست تمام
چپ‌گرایان را بخود جلب نماید.



شب خامش است و خفته در انبان تنگ وی
شهر پلید کودن دون، شهر روسپی،
ناشته دست و رو.

برف غبار بر همه، نقش و نگار او،
بر بام و بر درختش، و آن راه و رهسپار،
شب خامش است و مردم شهر غبارپوش
پیموده راه تا قلل دور دست خواب.
در آرزوی سایه تری و قطره‌ئی،
رویای دیرباورشان را،
آکنده است همت‌ابری، چنانکه شهر
چون کشتئی شده‌ست شناور بر روی آب.

م. امید